

## اشاره‌ای به روابط فرهنگی ایران و یونان در عصر اشکانی

اثر: دکتر علاالدین آذری  
از، دانشگاه تهران

### چکیده :

اسکندر مقدونی و جانشینان او با اینکه در توسعه و گسترش فرهنگ و هنر جهان یونانی یا دنیای هلنیسم در مشرق زمین نقش مهمی ایفاء کرده اند با اینحال به آزادی و استقلال دولت شهرهای آن سرزمین که مهد دموکراسی جهان ، شناخته شده است ، زیان های جبران ناپذیری وارد ساختند بطوریکه این سرزمین ده‌ها قرن از نعمت استقلال و آزادی محروم بود. رومیها، بیزانسیها و سرانجام ترکان عثمانی بر آن خطه فرمان راندند ، البته حکومت بیزانسیها بعدها رنگ و بوی یونانی یافت و مقهور تمدن یونانی گشت. مردم یونان در اوایل قرن نوزدهم پس از سالها فداکاری و از خود گذشتگی و همچنین کمکهای بیدریغ اروپائیان که خود رامدیون فرهنگ یونانیها و رومیها میدانند توانستند آزادی و استقلال خود را مجدداً تحصیل نمایند. یکی از شیفتگان فرهنگ شکوفای یونان باستان شاعر انگلیسی لرد بایرون بود که در مبارزات آزادیبخش یونانیها جان باخت.

\*\*\*\*\*

ما در این گفتار قصد آن داریم که به مناسبات فرهنگی میان دو ملت ایران و یونان اشارات مختصری بنمائیم :

نخستین مبلغان فرهنگ و مدنیت هلنی ، خود یونانیها بودند که بعلت روابط دیرینه خویش با ملل مشرق در اشاعه آداب و رسوم و سنت های خود سعی بلیغ نمودند ، اسکندر و سلوکی ها ، سنت های زشت و زیبای آنها را در مشرق زمین انتشار دادند، بر طبق نوشته هرودت پدر تاریخ ، ایرانیان در نتیجه معاشرت با یونانیها برخی از اعمال زشت آنها از جمله لواط رافرا گرفتند !

اما رومی ها که در واقع میراث خوار یونانیها بودند در انتشار فرهنگ یونانی کوشش بسیار نمودند و بالاخره کلیسا بزرگترین حامی و پشتیبان و مبلغ فرهنگ یونانی در طی ده ها قرن بود. با اینکه حکومت سلوکی ها در ایران ، تا حدی رنگ ایرانی بخود گرفت معهذا در اشاعه آداب و رسوم و شیوه زندگی یونانی یک لحظه درنگ نکرد ، اینان به تقلید از اسکندر برای حفظ و حراست از قلمرو پنهاور خود ، یونانیان و مردم آسیای صغیر و بطور کلی دوستانان فرهنگ هلنی را تشویق و ترغیب نمودند که به قلمرو شرقی آنها مهاجرت نموده و برای خود شهرهائی در جوار بلاد کهن پدید آورند بقول رمان گیرشمن «...جریانی تقریباً لاینقطع ، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه ، بابل و ایران سرازیر کرد و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می گفتند ، بدانان افزوده می شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید ، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد.»<sup>(۱)</sup> در شهرهای تازه تاسیس شده اغلب بناها به شیوه و اسلوب معماری یونانی ایجاد شده بود. با اینکه خط و زبان یونانی در ایران عهد سلوکی و اشکانی رایج بود تنها در طبقات مرفه جامعه طرفدار داشت نه در میان توده های فقیر و زحمتکش جامعه

ایرانی، از اینرو نتوانست ریشه گیرد و نفوذ عمیق یابد، گفتنی است که روستائیان و کشاورزان این مرز و بوم پای بند سنت های کهن خویش بودند و به گرایندگان به فرهنگ بیگانه به دیده تحقیر می‌نگریستند. باستانشناس معروف فرانسوی گیرشمن با اینکه همه جا از فرهنگ یونانی مانند دیگر اروپائیان، جانبداری کرده در این باره مینویسد: «توده عظیم ایرانی قومی که در نواحی اطراف - یعنی در دیه‌ها و قصبات - زندگی می‌کردند، در هر حال خارج از حیطه تأثیر یونانیت باقی ماندند، تضادی که بین جامعه شهر نشین و جامعه روستائی وجود داشت، شکافی بین ایشان پدید آورد و از همان دوران پایه های مخالفت و دشمنی آینده گذاشته می‌شد...» (۲)

در شمال شرقی ایران و درخراسان بزرگ، در بلخ (باختر) و سغد و مرو مهاجر نشین‌ها یا کلونی‌هایی از یونانی مآب های حریص و زیاده طلب پدید آمده بود که دیر زمانی فرهنگ و هنر آنها در آن سرزمین‌های ایرانی، جاخوش کرده بود، بطوریکه حتی در واپسین سالهای حکومت ساسانیان و اوایل دوره اسلامی، دانشمندانی که در بلاد مذکور میزیستند، آشنائی کاملی با دانشهای یونانی داشتند در میان دیگر شهرهای ایران، شهر سلوکیه بیش از سایر بلاد، تحت تأثیر فرهنگ یونانی قرار گرفته بود. و در حقیقت کلونی یونانی در قلب ایران سلوکی و اشکانی بود، ساکنان آن در عهد اشکانیان اغلب بزبان یونانی تکلم میکردند و بیونانی مینوشتند، حتی زنان آنجا هم با ادبیات و هنر مزبور آشنائی داشتند، خطوط سکه‌ها و کتیبه‌ها یونانی بود. (۳)

بعدها این شهر که در دوره ساسانیان ویه اردشیر نام گرفته بود مرکز اصلی روحانیون مسیحی بشمار میرفت و بقول آرتور کریستن سن، ثروت و تنعم ساکنان آن، زمینه را جهت گسترش فساد اخلاق فراهم ساخته بود. «... بازار این شهر خیلی بزرگ بود، و تجار یهودی شراب فروش و همه نوع سوداگران و دست فروش در آن شهر اقامت

داشتند و بسیار فعال بودند. تجارت رونق بسیار گرفت و این شهر ثروتمند شد، چنانکه زنجیر و بازوبندهای زرین در آنجا چندان ارزشی نداشت. زنان مقدار کثیری از آنرا تبرّعاً به فقرا می دادند و صدقه گیران آنها را بجای پول نقد قبول می کردند. لکن اهالی این شهر با مور معنوی چندان علاقه نداشتند و به همین مناسبت بجهت افراط در شراب خواری و عدم عفافشان مورد طعن و ملامت واقع می شدند، زنان آنجا تن پرور بودند و کار نمی کردند...» (۴)

بعد از سلوکیه، شهر شوش پایتخت سیاسی و اداری هخامنشیان که قبل از آن قرنهای پایتخت ایلامی ها بود و توسط آشور بانیپال باخاک یکسان شده و دیگر بار بوسیله هخامنشیان باز سازی شده بود، تا حدی متأثر از فرهنگ یونانی بود که به آن اشاره خواهد شد.

در این مورد استناد به نامه های اردوان سوم ( اشک هیجدهم ) پادشاه اشکانی به مردم این شهر میکنند که به زبان یونانی است و اصل نامه پیدا شده و بازنامه دیگری از همین پادشاه موجود است که تاریخ نگارش آن به سال ۲۱ میلادی است و درباره مسائل اداری و تشکیلات حکومتی بحث و گفتگو کرده است.

سلاطین اشکانی که گویا پایگاه مردمی نداشته اند، با بیرون کردن سلوکی ها قدرت را در ایران شهر قبضه کردند اما آنها هم از تأثیر فرهنگ و هنر جهان یونانی برکنار نبوده اند، آنها به خدایان یونانی که شمار آنها از حدّ و حساب خارج است عشق می ورزیدند و گهگاهی معابد و پرستشگاههایی برای ستایش آنها بنیاد می نهادند، نوشته های روی سکه ها اغلب به خط و زبان یونانی بود، اما شاهان آخری اشکانی که به فرهنگ پارسی گرایشی یافته بودند توجه کمتری به فرهنگ هلنیسم از خود نشان می دادند، خطوط سکه ها اگر یونانی هم بود غالباً اشتباه و غلط فراوان داشت.

در روی سکه بلاش اول ( ولخش I ) اشک بیست و دوم که فرمان جمع آوری نسخ پراکنده اوستا را صادر کرده بود، عنوان کامل شاه به زبان یونانی نوشته شده اما

خلاصه نام او به پهلوی نیز ذکر شده است. برخی از سلاطین اشکانی، با زبان یونانی آشنائی داشته و بدان تکلم می نمودند و لقب فیلهلن Philhelene یا دوستدار یونان بخود داده بودند.

گویانوشته‌های رسمی دولتی و اسناد و مدارک در اوایل دوره اشکانی به زبان یونانی بوده است. طبقات بالای جامعه که اغلب تیول دار و صاحب املاک و اراضی فراوان در نقاط مختلف کشور بودند به ادبیات یونانی ارجح می نهادند و در واقع به آن عشق می ورزیدند و شاید تظاهر می کردند ایران ما همواره گرفتار اینگونه طبقات مرفه متظاهر بوده است که غم نان نداشتند و غالباً بیگانه پرست بودند. ...

نمایشنامه‌ها یا پیس‌های یونانی طالبان بسیار داشت و گهگاه به معرض نمایش گذاشته شد، فقدان منابع مانع از آگاهی بیشتر ما در این زمینه است.

در بعضی از شهرهای ایران اشکانی، تماشاخانه‌هایی به تقلید از یونان دایر شده بود که به یکی از آنها اشاره می‌نمائیم: در نساء یکی از پایتختهای اولیه اشکانیان که در حوالی شهر عشق آباد (اشک آباد؟) ترکمنستان قرار داشته است بر اثر کاوشهای باستانشناسی، ماسکی یافته اند که بنظر می‌رسد در تئاترها مورد استفاده قرار می‌گرفته است (۵)

بر طبق نوشته محقق شوروی دیاکونف در کتاب اشکانیان در شهر نسا در نتیجه کاوش‌های مکرر آثار ارزنده‌ای از هنر هلنی، اشکانی یافته‌اند که بسیار ارزنده است. ارد (اشک سیزدهم) که دولت اشکانی در روزگار او به اوج عظمت خود رسید، بزبان یونانی آشنائی داشت به فرهنگ و هنر آن ملت علاقه مند بود. ما حتی در کتب دبستانی و دبیرستانی هم از عشق و علاقه آن سلطان به نمایشنامه‌های یونانی مطالبی خوانده‌ایم. اکنون با استفاده از نوشته پلوتارک (پلوتارخس = فلوطرخس) در کتاب حیات مردان نامی در باب چگونگی شکست کراسوس سردار جاه طلب رومی و آوردن سر او به حضور اردپادشاه اشکانی که آنزمان در ارمنستان اقامت

داشت و تماشاگر نمایشنامه ای از اوری پید بود<sup>(۶)</sup> باین بحث خاتمه می‌دهیم: اُرد، در ارمنستان با پادشاه آن کشور آشتی کرده و طی مراسمی خواهر او را به عقد و ازدواج فرزند دلبند خود پاکور در آورده بود، به همین مناسبت جشنها و ضیافت‌های باشکوهی ترتیب داده شد که در جریان برگزاری آن برای سرگرمی حاضران اشعار یونانی خوانده می‌شد و نمایشنامه‌های مهمی بر روی سن می‌آمد. در جریان یکی از این ضیافت‌ها، خبر رسید که سر بریده کراسوس دشمن بزرگ ایرانیان را می‌آورند. در این هنگام اُرد مشغول تماشای نمایشنامه با کانت‌ها<sup>(۷)</sup> اثر اوری پید بود، بازیگری بنام ژازون، با هنرمندی نقش خود را اجرا می‌کرد و به آنجا رسید که «آکاو» پس از بریدن سر پسر خویش، اظهار ندامت می‌کرد و پریشان خاطر بود. در این موقع مردی بنام سیلاس، بناگاه وارد مجلس شده تعظیمی در مقابل ارد کرده و سر بریده کراسوس را به او عرضه داشت، ایرانی‌ها از وقوع این جریان بقدری خوشحال شدند که شروع به کف زدن کرده، فریادهای شادی می‌کشیدند، به دستور اُرد برای سیلاس غذا آورده و او را بر سر میز نشاندند. آنگاه ژازون به لباس پانتئوس که میبایستی در آن نقش بازی کند در آمد و سر کراسوس را بدست گرفت و به تقلید باکانت‌ها که از وحشت بر خود می‌لرزیدند، این اشعار را خواند:

مائیم که گاو میش هلاک شده را

بدرگاهش آوردیم.

در کوهستان‌ها به تعاقبش پرداختیم،

تانعشش را بدین جا رساندیم.

چه شکارگاه خوبی بود،

که چنین شکار بزرگی نصیبمان شد.

این اشعار بمذاق عموم حضار خوش آمد، آنگاه همگی اشعاری را که دسته آوازخوانان «کر» باهم می‌خوانند به آهنگ بلند خواندند.